

دکتور لعل زاد

لندن، فبروری ۲۰۲۰

معرفی مقاله «خلجی ها یا غلجایی ها» ی دکتور جاوید

=====

دکتور عبدالاحمد جاوید حدود ۶۰ سال پیش از امروز مقاله پژوهشی زیر عنوان «خلجی ها یا غلجایی ها» در شماره دوم، سال ششم، جوزا - سرطان ۱۳۳۷ (مطابق ۱۹۵۸) به نشر رسانیده و به اساس اسناد و منابع تاریخی نشان می دهد که آنچه بنام «غلزی های افغان» نامیده می شوند، در واقعیت امر، همان «خلجی های ترک» اند که در منابع گوناگون عربی و پارسی پس از اسلام تا سده ۱۶ ذکر شده، در مناطق نزدیک کابل و غزنی زیسته و محلی هم بنام خلج در زمینداور نزدیک قندهار و غور وجود داشته است. حتی از بابرنامه نقل می کند که «در راه میان کابل و ننگنهار... در سه-چهار جا تنگی ها دارد که پر از افغان های قطاع الطریق و خلجی می باشد...»، اما این خلجی ها در اوایل سده ۱۷ با شجره سازی نادرست و افسانه «بی بی متو و شاه حسین» توسط مورخین دربار هند بنام غلزی های افغان نامیده شده و تا هنوز خود را «افغان» می پندارند.

آنچه پس از نشر این مقاله بر سر جاوید جوان می آید، بهتر است از قلم صدیق فرهنگ در «افغانستان در پنج قرن اخیر» بخوانیم (جلد اول و دوم، ص ۱۱۹۶، چاپ نوزدهم، تهران، ۱۳۸۵):

«**قصه غلجی و خلجی:** این قصه سر دراز دارد. در آن سال ها که احمد جاوید دیپلوم دکتوری اش را از دانشگاه تهران گرفت و به حیث اولین دکتور زبان و ادبیات فارسی در افغانستان به فاکولته ادبیات پوهنتون کابل به صفت استاد مقرر شد، مقاله جالب توجهی در مجله ادب نشریه آن دانشکده به نشر سپرد که سروصدا آفرید. موضوع آن مقاله تحقیقی (که لاجرم مبنی بر اسناد قابل ارایه به استادان مربوط بوده است، زیرا که به اصطلاح پیپرکلاسی در یک دوره درسی در یک یونیورسیتی خارجی شمرده شده است) غلجی و

خلجی یا خلج (طایفه ای از ترکان) و بررسی دانشجویانه در تیره و تبار و ریشه و تاریخ آن طایفه ها بود.

هنگام، هنگام سیطره رشتین هنگامه ساز و متشبت در ریاست پشتو تولنه کذایی بود. دکتور علی احمد پوپل وزیر معارف، حامی رشتین بود و سردار نعیم (کامل اختیار کل کشور) حامی پوپل. هنوز از توزیع مجله چند شماره بیش نگذشته بود که پوهنزی و پوهنتون مورد حمله مقامات بالا قرار گرفت. مجله متوقف و مصادره شد و جاوید از پوهنتون اخراج گردید و به عضویت شعبه ای در مرکز وزارت انداخته شد که چرا از چوکات سیاست نشراتی حکومتی خارج شده است و چیز های را مورد بحث قرار داده که ممنوع است؛ که «تابو» است...».

به این ترتیب جاوید جوان از دانشگاه اخراج شده، هرگونه تحقیق و پژوهش در مسایل قومی – زبانی که برخلاف سیاست های قومگرایانه و عظمت طلبانه افغانی/پشتونی باشد، ممنوع گردیده و این سیاست تا به امروز ادامه می یابد {قابل ذکر است که پس از این واقعه، زبان جاوید جوان را چنان بسته و تهدید/تطمیع کردند که به زودی دوباره وارد دانشگاه شده، در ۱۳۴۰ به رتبه پوهاندی ارتقا یافته و بعد به درجات و مقامات نسبتا بالاتری ارتقا کرد (شایان یاد آوری است که جاوید از نگاه دانش علمی مستحق و شایسته ای بالاتر از آن چیز های بود که برایش دادند؛ اما به علت غیرپشتون بودن هرگز مورد اعتماد بیشتر مقامات حاکم قرار نگرفت). دکتور جاوید در گفتگو ها و نوشته های که به هنگام اقامت در لندن داشت، باز هم همان روحیه «محافظه کاری» و «وحدت ملی» را در نظر داشت و هرگز نخواست که لب وحدت ملی کج گردد}.

تا جاییکه من در منابع خارجی پژوهش کردم، تقریبا اتفاق نظر دانشمندان وجود دارد که غلزی ها همان خلجی های تاریخی اند که در اثر آمیزش با مردمان محلی، زبان اصلی خود را از دست داده، فارسی-زبان و یا افغانی-زبان شدند. چنانچه خلجی های که به هند رفتند، زبان فارسی را گسترش دادند؛ اما خلجی های که در افغانستان ماندند، زبان شان

افغانی گردیده و افغان شدند! در حالیکه خلجی های ایران هنوز هم هویت خود را حفظ کرده اند.

در مورد پیشینه خلجی/غلزی ها و چگونگی به قدرت رسیدن آنها در قندهار هیچ گونه معلومات دقیقی در منابع پارسی و غیرپارسی وجود ندارد. نام آنها پس از به قدرت رسیدن میرویس در قندهار و به ویژه سقوط امپراتوری بزرگ صفوی در اصفهان توسط محمود غلجی (پسر او) بصورت گسترده ای وارد ادبیات پارسی و خارجی می شود. اما همه چیز از داستان مقابله میرویس و گرگین شروع شده (آنهم چندین روایت مختلف) و هیچ گونه معلوماتی در مورد پیشینه قبیله غلزی، زندگینامه میرویس و سوابق خانوادگی او وجود ندارد؛ به جز از یگانه رساله کوچک بنام «زندگینامه میرویس قندهار یا شهزاده پارسی، ۱۷۲۴» در کتابخانه لندن که توسط یک افسر سویدنی در دربار میرویس نوشته شده، ولی تا هنوز به علت نامعلومی مورد توجه پژوهشگران قرار نگرفته است! در حالیکه بخش اول این رساله دربرگیرنده معلومات جامعی در مورد خانواده میرویس و زندگی اوست. پدر میرویس بنام امیرمحمد باقری یک خان تاتاری بوده و گنی مادر او دختر یک خان بزرگ اوزبیک است. این کتاب توسط من برگردان و در کابل به نشر رسیده است. لینک آن قرار زیر است:

<http://www.goftaman.com/images/books/zendagine-mirwais.pdf>

این پژوهش زیبای دکتور جاوید را که آنهم در بیش از ۶۰ سال پیش انجام داده است، خدمت دوستان و علاقمندان تاریخ کشور تقدیم می دارم (تصور نمی کنم که ایشان به هنگام اقامت در لندن به بخش های بعدی این پژوهش ادامه داده باشند و یا من ندیده ام). زندگینامه مختصر دکتور جاوید را می توانید در اینجا مطالعه کنید:

<https://farasu.net/?p=1708>

ادب

مجله دو ماهه

شماره دوم سال ششم جوزا - سرطان ۱۳۳۷ مطابق جون - جولای ۱۹۵۸

نویسندگان این شماره	صفحه	مضامین این شماره
دکتور احمد جاوید	۱	خلجی های اغلجایی ها
علی محمد زهما	۱۲	دور نمای فرهنگ
محمدرحیم الهام	۲۱	تأثیرات زبان و ادب دری ...
عبدالرزاق زهیر	۳۳	د پښتو ادبیاتو ملی سبکونه
غلام حسن	۳۵	دو جانب عقل سلیم
م. ح. ژوبل	۴۵	طلیحه شعر صوفیانه ...
داکتر یوسف علوی	۴۹	نور جهان و جهان نگیر
اداره	۵۳	نتیجه انتخابات رئیس پوهنتون
اداره	۵۴	اخبار پوهنځی ادبیات

شرح اشتراك سال ۳۷	آدرس
محصلین و محصلات	مدیریت نشرات پوهنځی ادبیات
مشترکین در مرکز	شهر نو - منزل حاجی غلام حیدر
مشترکین در ولایات	کابل
در خارج	افغانستان
۱۲ - افغانی	
۱۵	
۱۸	
۲ دالر	

ADDRESS:
DEPARTMENT OF PUBLICATIONS,
FACULTY OF LETTERS,
SHAR-I-NAW, KABUL,
AFGHANISTAN

قیمت یک شماره ۳ - افغانی

مہتمم: عبدالحق (احمدی)

خلجی های باغلیجایی ها

کلمه خلج هم بمعنای محل و هم بمعنای قوم هر دو آمده و ذکر آن در کلبه کتب جغرافیای عرب و آثار قدیم فارسی رفته است. اصطخری کلمه خلج را چند جا ذکر کرده و در یکجا آورده است: فاما الغنم فان اکثرها یجلب الیهم من بلاد الغزنیة ومن الغرر والخلج والخلج صنف من الاثر الك و قعوا فی قدیم الايام الی الارض التي بین الهند ونواحی سجستان فی ظهر الغرر و هم اصحاب نعم علی خلق الاثر الك وزیهم ولسانهم ... (۱) چنانکه می بینیم اصطخری در ترک بودن آنان تصریح دارد و حتی لسان آنان را هم ترکی خوانده است. این نکته را نیز باید از نظر دور نداشت که در نسخه بدل لسان نیست بلکه لباس است. ابن حوقل نیز در صورہ الارض عین عبارت را ذکر میکند: والخلج صنف من الاثر الك و قعوا فی قدیم الايام الی الارض التي بین الهند ونواحی سجستان فی ظهر الغرر و هم اصحاب نعم علی خلق الاثر الك وزیهم ولباسهم .. (۲) ابن خرداد به نیز در دوجا از خلیج ها صحبت میکند (۳) صاحب معجم البلدان مینویسد: خلج بفتح اول و تسکین ثانیه و آخره جیم موضع قرب غزنه من نواحی زابلستان (۴) باز همویا قوت

(۱) مسالك المالك اصطخری ص ۲۴۵ از ابی اسحاق ابراهیم بن محمد الفارسی اصطخری

المعروف بالكرخي وهو معول علی كتاب صور الاقالیم للشیخ ابی زید احمد بن سهل البلخی طبع لیون مطبعه بریل ۱۹۳۷

(۲) صورہ الارض ص ۴۱۹ تألیف ابوالقاسم ابن حوقل النصیبی لیون مطبعه بریل ۱۹۳۹.

(۳) ص ۲۸ و ۳۱ المسالك والممالك از ابو القاسم عبدالله بن عبدالله بن خرداد طبع لیون مطبعه

بریل ۱۳۰۶ (۴) معجم البلدان ص ۴۵۴ تألیف شیخ امام شهاب الدین ابی عبدالله یاقوت بن عبدالله الحموی الرومی البغدادی متوفی ۵۶۲۹ مجلد ثالث طبع ۱۳۲۴ مطبعه سعادت مصر

حموی در کتاب مرصدا لاطلاع عین مطالب را می آورد: خلیج بفتح اول و تسکین ثانیه و آخره جیم موضع قرب غزنه من نواحی زابلستان (۱) ابن بطوطه در ذیل ذکر نام سلطان علاءالدین محمد شاه خلجی جائیکه کلمه (ماه) را بعنوان نام یاد میکنند متذکر میشود: و الماه القمر بلسانهم... (۲) چنانکه می بینیم کلمه ماه فارسی است نه ترکی... عتبی کلمه خلج را ذکر میکند و منینی شرح ذیل را در باره آن مینویسد: والخلج بفتح الخ المعجمه والام و تغلیط الجیم و هم جیل من الناس و صنف من الاثرک (۳) عتبی ذکر خلج و افغان را با هم آورده است و مجرد فاقانی در ترجمه تاریخ یمینی از جماعت افغانیان و خلج در سپاه سبکتگین بودند یاد میکند (۴) کلمه خلج بمعنای محل و قوم در تاریخ بهیقتی کرار آمده است در کتاب حدود العالم من المشرق الی المغرب کلمه خلج بکرات آمده که بعداً بدان صحبت خواهیم کرد صاحب طبقات ناصری در جایی مینویسد که این محمد به اختیار از خلج و غور و بلاد گرمیسر بود (۵)

مولف برهان قاطع مینویسد: خلج طائفه ای باشند از صحرانشینان و ترکان (۶) دکتر محمد معین در حاشیه همان کتاب نوشته است: نام قبیله ترک و اسم ترکی آن بدون شک *Qalac* قلیج است، این قبیله از قرن چهارم در جنوب افغانستان بین سیستان و هند ساکن بوده اند. این اثر نیز در الکامل ذکر افغان و خلج را آورده است (۷)

(۱) ص ۱۵۵ مرصدا لاطلاع از هموی قوت حموی سال ۱۳۱۵ طبع تهران

(۲) رحله ابن بطوطه ص ۲۵۴ المساء تحفه النظاری غریب الامصار و عجایب الاسفار از ابو عبد الله محمد بن عبد بن ابراهیم اللواتی الطنجی المعروف بابن بطوطه طبع اول ۱۳۴۶ هجری مطبعه الازهریه مصر.

(۳) ص ۸۸ شرح الیمینی المسمی بالفتح الوهبی علی تاریخ ابی نصر عتبی للشیخ منینی چاپ جمعه المعارف

(۴) ص ۴۳ ترجمه تاریخ یمینی توسط ابوشرف ناصح بن ظفر مجرد فاقانی (کاپ یگانی)

(۵) طبقات ناصری تصنیف ابو عمر منهاج الدین عثمان بن سراج الدین جوزجانی چاپ کلکته ۱۸۶۴

(۶) ص ۷۶۴ برهان قاطع تألیف محمد حسین بن خلف تبریزی متخلص ببرهان چاپ کتابخانه زوار تهران به تصحیح دکتر محمد معین.

(۷) الکامل للعلامه ابو الحسن علی بن ابی الکریم محمد بن محمد بن عبدالکریم بن عبد الواحد

شیبانی المعروف بابن الاثیر الجزری صفحات ۶۶ و ۲۲۸... جلد نهم و دهم و هفتم و هشتم

با بر نیز در با بر نامه از قومی بنام خلجی به بدین ترتیب یاد میکند :
 در دوسه جا تنگهاست خلجی و جمیع مع افغانان قطاع الطريق راه میروند . (۱)
 مؤلف تاریخ نامه هرات سی و پنج جای کلمه افغان و دو جا کلمه اوغانستان را یاد
 میکند و در ضمن از قوم خلج نام میبرد (۲) مؤلف تاریخ سلطانی از غلجایی‌ها
 بنحوی یاد میکند که گویا زبان خود را از دست داده باشند و خود را از تیره ای که
 نیستند بشمار می‌آرند (۳) مؤلف تاریخ فرشته جای که از نسب افغانها صحبت میکند
 خلج را از افغان تیره جدا گانه میدانند (۴) حال آنکه فتوحات میرویس در ایران
 و غلجایی‌ها در هند هر دو بنام افغان صورت گرفته است بارتولد در جغرافیای
 تاریخی ایران مینویسد : شکل خواندن کلمه خلج از روی اشتقاقی است که
 رشیدالدین و بعضی از مؤلفان ترك (رادلو ف اویاتور ها ص ۲۶) ذکر میکنند .
 در هندوستان که یکی از سلسله‌ها از بین این قوم بیرون آمده است این نام طایفگی را خلج
 (بکسر خا) تلفظ میکردند ، خلجها بعد زبان افغانی را قبول کرده با افغانه
 یکی شدند و اکنون در بین افغانها پر جمعیت ترین طوایف را تشکیل میدهند .
 (بعقید مارکوارت باید خورج خوانده شود) (۵) . باز توضیح میکنند :

(۱) بابر نامه موسوم به ترك بابری و فتوحات بابری و احوال ظهیرالدین محمد بابر که در
 زمان خانخانان بیرم خان از ترکی بفارسی ترجمه شده و موسوم به تجارب الملوك است ص ۸۳
 چاپ هند مطبع چیترا پرابها محرم ۱۳۰۸

(۲) راجع بکلمات افغانی و افغانستان در شماره های بعد بتفصیل صحبت خواهیم کرد و راجع
 بخلج رجوع شود بصفحات مختلف کتاب تاریخ نامه هرات تألیف سیف بن محمد بن یعقوب الهروی
 مؤلف در اوایل قرن هفتم بتصحیح محمد زید صدیقی مطبعه کلکته ۱۳۶۲ مطابق ۱۹۴۳ عیسوی

(۳) تاریخ سلطانی ص ۵۲ تألیف سلطان محمد خان خالص درانی طبع بمبئی شوال ۱۲۹۸

(۴) ص ۱۷ جلد اول تاریخ فرشته از ملا محمد قاسم هندو شاه مطبعه منشی نول کشور واقع

کانپور محرم ۱۳۰۱

(۵) ص ۱۲۴ جغرافیای تاریخی ایران تألیف بارتولد شرق شناس معروف روسی ترجمه حمزه

سر داوود چاپ اتحادیه تهران سال ۱۳۰۸

شاید کلمه خلیج از قلیج و خرلیج ترکی نیامده باشد و شکل قدیمی آن غلیج و غرچ باشد چنانکه ولایت کوهستانی قسمت علیای مرغاب به غرچ و غرشستان، موسوم بود اهالی این ولایت را غرچ می‌گفتند. غرچ یک اصطلاح قریبست که تا با مرز شکر-ل غلیج در آسیای وسطی باقیمانده که در مورد سکنه آریایی ولایت کوهستانی سمت علیای آمودریا استعمال میکنند (۱). بارتولد باز در کتاب ترکستان خود ذکر می‌کند که از خلیج می‌کند و غلیجایی‌ها را همان خلیجها میخواند (۲) ل. و مس این عقیده وی را رد کرد اما بارتولد با پاپا سخنها دیگر عقیده اول خود را مره کدتر ساخت. چنانچه برای اثبات قول خود شرحی «از جهان نامه» نسخه منحصر بفرد که در حدود ۲۰۵-۱۲۰۰ میلادی نوشته شده و از آن محمد ابن نجیب بکران است می‌آورد: خلیج قرمی از ترککان از حدود خلیج بحد و دز ابلستان افتادند و در نواحی غزنین صحرایی است آنجا مقام کردند پس بسبب گرمی هوای آن ایشان متغیر گشت و بسیاری مایل شد و زبان نیز تعمیر پذیرفت و لغت دیگر گشت و طایفه‌ای از آن جمله بحد و دباورد افتادند بهره‌کی مقام ساختند و خلیج را مردمان به تصحیف خلیج میخواندند (۳)

دارمسترو و بیلو نیز خلیجی و غلیجی را یکی میدانند (۴) طائفه خلیج را باشکال خرلیخ قرلی، قرلیغ و غیره نیز ضبط کرده‌اند (۵) و ترککان خلیج بزیبایی و نیکویی اندام

(۱) ص ۸۸ جغرافیای تاریخی ایران نام لیلیف بارتولد شرحشناس معروف روسی ترجمه حمزه سرداور چاپ اتحادیه تهران

(۲) ص ۳۴۰ حدود العالم من المشرق الی المغرب ترجمه و حواشی مینورسکی و مقدمه بارتولد چاپ کسفورد بزبان انگلیسی ۱۹۲۷

(۳) *fol. 17 of the cpy board together with H.A. Ms. and*
fol 206 of Bibl Nat. anc. fondspers. 324 کذا ص ۳۴۷ حدود العالم
 مصحح مینورسکی

(۴) ص ۱۴۷ و ۱۷۳ انسایکلوپیدیای اسلامی ذیل لغت افغانستان بقلم *Longworth dames*
 چاپ لندن سال ۱۹۱۳ و همچنین رجوع شود به صفحات ۲۵ کتاب *Raccs of Afghanistan*
 (نژاد های افغانستان) *H.W. Bellew* چاپ کلکته سال ۱۸۸۰

(۵) رجوع شود بحاشیه ص ۳۳۹ جلد دوم جهانگشای جوینی چاپ لیدن بتصحیح علامه میرزا محمد قزوینی و همچنین بدایره المعاف اسلامی ذیل کلمه قرلیق بقلم بارتولد

در ادبیات فارسی شهرت دارند (۱) چنانکه کسایی مروزی گوید:

نرگس نگر چگونه همی عاشقی کند برچشمگان آن صنم خلجی نژاد
 گویسی مگر کسی بشد از آب زعفران انگشت زرد کرد و بکافور برنهاد
 از مطالب بالا این نکته مستفاد میشود که خلج هم نام جای و هم نام قوم است طوریکه دیدیم سرزمین خلج نزدیک کابل و غزنی بوده است و خ-اجها در همین حدود میزیستند و هنوز در زمین داور علاقه ای بنام خلج معروف است. اما درینکه تلفظ صحیح بفتح دوم است یا سکون آن اختلاف است. این کلمه هنوز در هند و افغانستان با سکون دوم و در ایران بفتح دوم تلفظ میگردد. اصطخری، ابن حوقل و یاقوت حموی چنانکه دیدیم حرف دوم را ساکن ضبط کرده اند و اما منینی حرف اول و دوم را بفتح نوشته و بگمان اغلب به سکون دوم درست تر مینماید خاصه اگر بپذیریم که کلمه غلجی همان خلجی است و ریشه آنرا از غرچ بدانیم اما بنا بر عقیده بعضی اگر آنرا از شکل ترکی قلچ تصور کنیم تلفظ آن با فتح دوم خواهد بود (۲) عقیده نگارنده اینست که این کلمه ترکی نبوده و خاصه با قلج ترکی ارتباطی ندارد و غالباً کلمه خلج شکل دیگر غرچ است کلمه غرچه در ادبیات فارسی بمعنای کوهی مقابل روستایی آمده و از لحاظ اتساع معنی بمعنای ساده و ابله نیز بکار رفته است چنانچه درین دوبیت:

صد و اند ساله یکی مرد غرچه چراشصت و سه زیست این مرد تازی (۳)

(۱) راجع بطوائف یغما، خرخیز، خلج، چگل، غز، قفچاق و سایر قبایل ترک جوع شود به ص ۷۷ و ۷۸ تاریخ ادبیات دکتر صفیچاپ تهران کتابفروشی ابن سینا جلد دوم سال ۱۳۳۶

(۲) در اینصورت میتوان گفت که کلمه قلج بعد از ایجاد شده ابدال غ و ق در فارسی و پشتوی افغانستان رواج دارد چنانکه بیرق، چاق، مقلد، مقبول و آفا را در محاوره باغین تلفظ میکنند. در باره سکون حرف دهیم نیز میتوان اظهار عقیده کرد که هندیها کلمات متوسط الحركه را ساکن و کلمات متوسط الساکن را متحرك تلفظ میکنند مثلاً قطب را که حرف دوم آن ساکن است باضم حروف اول و دوم تلفظ مینمایند و بعکس غرض را که بفتح است با سکون حرف دوم تلفظ میکنند روی این اصل شاید کلمه خلج را که بفتح است با سکون دوم تلفظ کرده اند.

(۳) شعر از ابوطیب مصعبی است که در ص ۳۷۸ تاریخ بیهقی از ان ابوالفضل بیهقی آمده نسخه صحیح دکتر قاسم غنی چاپ وزارت فرهنگ تهران سال ۱۳۲۴ مراد از مرد تازی حضرت محمد صلی اله علیه و سلم است

بند- ریفبد د لت بهر سمخدی
ناصر خسرو در یکجا گوید :

استاده بدی بیامیان شیری
در توضیح شیر با میان ترشته اند :

« شیر ملک آنجا است چنانکه ملک ختلان را نیز شیر ختلان یا ختلان خدا یا ختلان
شاه گنمتندی (۳) و شار عنوان ملک غور یا غرش یا غرستان یا غرستان
بتلفظ او ستایی غرستانه و فر دوسی غرچکان : چنانکه گوید :

شبه غرچکان بر د بسطام شیر
یا غر جیستان و یا غرچستان . فرخی گوید :

سپهبد سپه شاه شرق ابو منصور
سیاستی است مراوراکه در ولایت او
درین دیار بهنگام شارچندین بار
پلنگ رفت نیاردمگر گشاده دهان
پلنگ و ار نمودند غرچکان عصیان

فرجستان مطابق جغرافیای عرب ولایت مستقی بوده است که در طرف غربی
آن هرات و بجانب شرقش غرور در سمت شمالش مرور و در ناحیه جنوبیش
غز نه بوده است و آنرا نسبت بملکش غرچالشار نیز میگفته مند مستقر شارگاهی در شهری
مسمی به پشین (یا افشین) بوده هنگامی در دهی از کوهستان مسمی به بلکیان و وقتی
در فیروزکوه و شاید زمانی هم در بیوار دیگر از بلاد آنجا سرخکث و سنجته
و سورمین است (۴) غر جستان را مملکت الجبال نیز ترجمه کرده اند .

(۱) لغت فرس اسدی به تصحیح عباس اقبال ص ۴۷۴ شعرا زبدهی بلخی چاپخانه مجلس ۱۳۱۹

(۲) ص ۴۶۸ دیوان ناصر خسرو، شرح و خواشی مجتبی مینوی در ص ۶۸۶

(۳) المسالک و الممالک ابن خردادبه ص ۳۹ و ۴۰ المسالک و الممالک اصطخری ص ۲۸ ،
البلدان یعقوبی ص ۲۸۹ صاحب لغت فرس زیر عنوان شار این بیت را آورده است :

عزیز و قیصر و فغفور را بمان که ورت
جای دیگر گوید : بسی خسرو و ساه - وور پش او
نه شارماند نه شیرج نه رای ماند نه رام
شد سقند زی پسند در شار یان

عنصری کلمه غر جستان را در قصیده ای آورده است :

کنون عجیب تر از آن فتح ، فتح غر جستان
که شد بد و لت او سر سپاه او را رام

(۴) اصطخری ص ۲۷۱ مقدسی ص ۲۶، ۲۴، ۳۰۹ تقویم البلدان ابو الفدا ص ۶۴ آثار البلاد

قزوینی ص ۲۸۵ معجم البلدان یا قوت ج اول ص ۸۰۳ مرصدا لاطلاع جلد دوم ص ۳۰۷

کلمه (گـر) از ریشه اوستایی و در فارسی بمعنی کوه آمده است چنانچه در کلمات گر شاه بمعنای ملک الجبال و سنگر ، گردنه گرد در بمعنی دره و فرغر (پارهای آب که در پای کوه جمع شود) و گردیز (یا گردژ یعنی حصار کوهستانی) و گاوگور یعنی گاو کوهی و مبارز چنانکه اسدی آورده است (۱) :

بیامد بمیدان همی گاوگور که افزون بداور از صد گاوزور

و کذا در کلمات لوگرو باد غریبی باد کوهی و گرز و گزره خروگربز و امثال آن . . . کلمه غرر نیز در فارسی بمعنی کوه آمده است چنانکه ناصر خسرو گوید :
بار درخت دهر تو بی جهل کن مگر بی مغز نوفتی ز درختت چو گوز غور (۲)
در تاریخ طبرستان کلمه غر بمعنای کوه آمده و نظامی عروضی سمرقندی در چهار مقاله همه جا شاهان غر را که خرد بدیشان منسوب بود بنام ملک الجبال خوانده و یاد کرده است . کلمه غر در پشتو بمعنی کوه هنوز زنده و مستعمل است . پس ثابت است که جزء اول کلمه غلجی همان کلمه غر و گر بمعنای کوه است اینک میپردازیم بشرح جزء دوم آن .

در فارسی (زی) در آخر کلمات بسه شکل دیده شده است در بعض کلمات جزء اصلی کلمه است مانند سگزی یا سجزی که راجع بآن بحث خواهیم کرد . دوم بصورت ادات نسبت که از قدیم باشکال چی ، جی و زی باقیمانده و بما رسیده

(۱) ص ۱۶۴ لغت، فرس اسدی طوسی .

(۲) ص ۱۹۸ دیوان ناصر خسرو چاپ نصر الله تقوی طبع تهران یاد داشت ، الف : راجع بخلج رجوع بصفحات ۲۰۶ و ۲۰۸ و ۲۶۲ تاریخ بیهقی باهتمام دکتر غنی و دکتر فیاض چاپ وزارت فرهنگ سال ۱۳۲۴ ب : مشهورترین شاره های غرستان یکی شار ابو نصر و پسرش شاه شار بودند که مغلوب سلطان محمود غزنوی گشتند و تفصیل آن در کتب تاریخ ضبط است . ج : بدیع الزمان عبدالواسع غرستانی شاعر معروف قرن ششم بجهت انساب بفرجستان جلی تخلص میکرده است .

است مانند غز نیچی (۱) ساغر جی ، آغاجی ، مرغزی (مروزی) غرچی ، غرزی ، ساوجی (منسوب بساوه اگرسا وك و ساوج معرب آن نباشد) این نوع نسبت در لهجه مازندرانی بشکل یچ مانده است مانند نسبت بچاشم چا شمبیچ و یوشی یوشیچ و امثال آن . سو می مخفف زاده فارسی است مانند محمدزیبی و یا محمدزایی یا محمدزی یعنی زاده محمد که ظاهراً شکل متأخر و تازه آنست . قدیمترین زی که از نوع اول داریم کلمات سجزی و سگری به معنای سیستانی است . چنانکه میدانیم در زمانهای باستان تیره انبوهی از آرییان میان شرق وسطی و اروپا سکونت داشته و همیشه با تاخت و تاز کشتار و تاراج مشغول بوده اند . نام این قوم در کتیبه بیستون (شکل قدیمی آن بغستان و بهستان) یاد شده است .

یونانیان این مردم را اسکوت مینامیدند و همین نام است که در زبان فرانسوی سمیت خوانده میشود پس از آنکه دولت یونانی باختر (بلخ) را منقرض کردند و بطرف جنوب راندند سکه هادرزرنج (یا زرنگ که ناد علی امروزه باشد و خرابه های آن شهر تاریخی که مدتها پایتخت صفاریان بود هنوز پابرجاست) و با اصطلاح یونانی در نجیانامستفزشدند و ازین زمان زرنگ بانام سگستان و سگزستان و سیستان معروف شد .

و نسبت بدان سگری و معرب آن سجزی شد و سقز در ایران و سالک در کابل نیز جایگاه آنها بوده است . (۲) (ز) در این کلمات جزء اصلی کلمه است و تنها حرف (ی) نسبت را میرساند و هنوز هم این قوم در حدود فراه و قندهار و سیستان افغانی بنام

(۱) کلمه غز نیچی بمعنای غزنوی و آغاجی که جزء اول آن ترکی است بمعنای حاجب و خاصه پادشاه که وسیله رسانیدن مطالب و رسایل میان سلاطین و اعیان دولت بود و از آن جمله است ابوالحسن علی بن الهاس آغاجی از امرای عهد سامانی که در فارسی و عربی طبع آزمایی کرده است در تار یخ بیهقی مکرر آمده است و نظامی عروضی شاعری را بنام ساغر جی اسم میبرد که شاید منسوب بساغر شهری از ولایت هرات باشد . کلمه مرغزی و مروزی هر دو آمده و هر دو درست است . این چی باچی ترکی که در کلمات قابو چی و غیره است جز مشابهت لفظی ارتباطی ندارد .

(۲) ایران - باستان ج ۲ ص ۲۲۵۶ و کذاص ۱۱۵۸ برهان قاطع چاپ دکتور محمد معین

ساگ‌زی و سهاگ‌زی می‌زیند منتها گاهی برای فرار از کلمه ساگ و یارنگ دادن اسلامی بآن خود را اسحق زایی میگویند اما در لهجه عوام و قباله‌های قدیم همه جا ساگ‌زی است. کلمه خلجی و غلجی (غلجایی، غلزایی، غلزی) نیز از همین نوع است که منسوب بفرج یعنی کوه است و دیگر از این نوع کلمات (الکوزی) است، این کلمه نام یک قوم و قبایله معروف قندهار است (۱) تلفظ کلمه بصورت اراکوئی بیشتر در میان آشوریها معمول بود و اء-راب آنرا ال-رخج والرخد (که معرب اراکوزی است) ضبط کرده اند جغرافیه نویسان عرب تصریح دارند که الرخج همان ناحیه پنجراایی قندهار است که شهر قدیم و اصلی قندهار باشد اصطخری و خردادبه (۲) مینویسند: و رخیج اسم الاقلیم مدنیتها بنجواي ولها من المدن کهک و رخیج اقلیم بین بلدی الداور (زمین داور) بین بالسی و یاقوت حموی آورده است (۳) رخیج: مثال رخیج بتشدید ثانیه و آخره جیم تعریف رخو کوره و مدینه من نواحی کابل.... قال ابو غانم معروف بن محمد القصری شاعر متأخر من قصر کنکور:

ورد البشیر مبشراً بجواوه بالرخج المسعود فی ستقرار

ابن حوقل: الرخیج را پنجاوی (۴) و مقدسی رخیج را پنجاوی آورده اند (۵) پس باین نتیجه میرسیم

(۱) نام قندهار از کلمه گندهار است که بطور اخص بنواحی پشاورا تلاق می‌شد و این کلمه بامهاجرت اقوامی از گندهارا به نواحی اراکوزیا رفته و کم-کم جانشین اراکوزیا شد. و هر جا که در ادبیات فارسی بتان قندهار میگویند مراد گندهار است نه قندهار امروزی چنانچه الفنستن در کتاب سلطنت کابل محل یوسف زایی‌ها و محمد زایی‌ها و غیره اقوام قندهار را در هشتنگرو نواحی بین کابل و پشاور تعیین میکنند و کلمه زایی را بمعنی بچه و فرزند میداند ص ۱۶۲ *Kingdom of Kabul* الفنستن چاپ ۱۸۱۵ لندن.

(۲) ص ۲۴۲ اصطخری و کذا ص ۳۵ و ۳۹ خرداد به

(۳) ص ۲۴۲ جلد چهارم معجم البلدان.

(۴) ص ۴۲۲ صورت الارض ابن حوقل

(۵) ص ۱۲۹۷ احسن التقاسیم مقدسی.

که کلمه اراکوزی اسم محل بوده و بعد بر مردم اطلاق شده اکنون کلمه الکوزی یاد آور آن معنی است و مسلماً (زی) در الکوزی و اراکوزی نیز اصلی و جزء کلمه است و از همین قبیل است رازی منسوب بر اگا یار اجایار از یعنی ری . پس بعنیده بنده (زی) هایسی که در او آخر قرن دوازدهم و اوایل قرن سیزدهم در افغانستان شروع شده و بسکثرت شیوع یافته است تقلیدی از دو نوع اول بوده و روی آن مشابهت و یا بتصور ایندکه آن (زی) ها مختلف زاده است اسامی قبایل مختلف با آنصوره آمده است مانند سدوزی نورزیسی ، یوسفزیسی و غیره . باین تفاوت که کلمه سگزی و اراکوزی و خلجی و یا غلجی در اول نسبت بمحل بود و بعد بر مردم اطلاق شد حال آنکه زی های بعد تنها بر مردم و قوم اطلاق می شود نه بر محل خاصی .

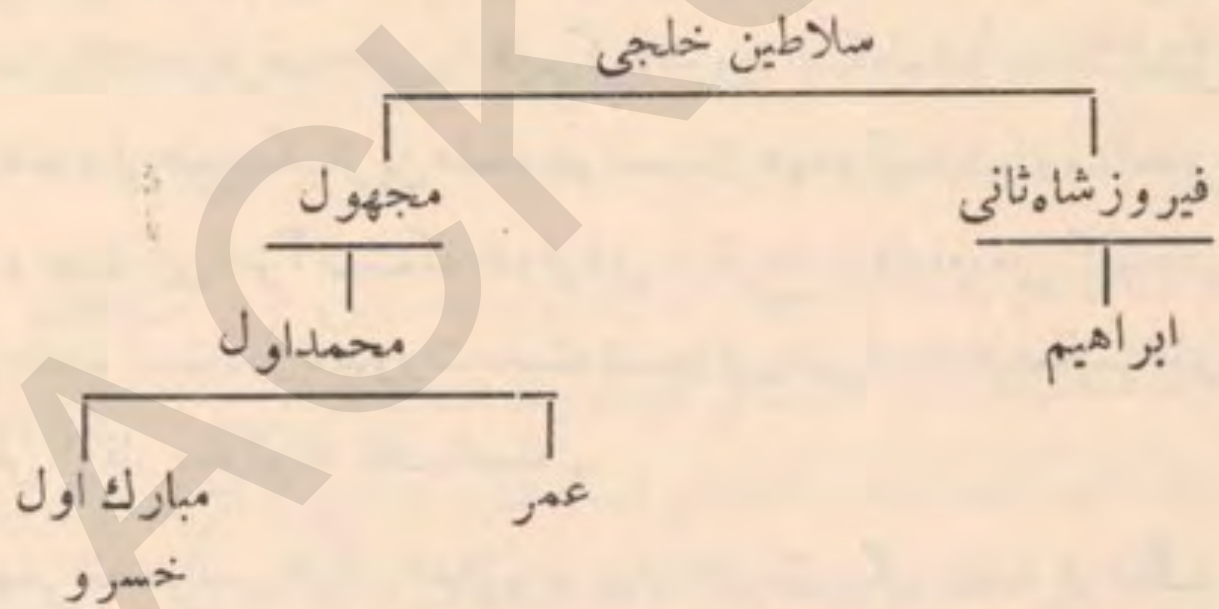
خلاصه بعنیده نگارنده خلجی ها همان غلجایی و غلزایی هاست . اسادرینکه از نظر نژاد اصلاً ترك بوده اند یا خیر بطور مسلم نمیتوان اظهار عقیده کرد . چنانکه دیدیم گاهی کلمه افغان جدا از خلج ذکر شده و گاهی آنها بنام افغان شناخته شده اند و زمانی هم تصریح شده که اصلاً ترك بوده و زبان و عادات خود را تغیر داده اند اما یکنگفته را باید در نظر داشت که گاهی اقوام آریایی ما وراً النهر را نیز بمناسبت مجاورت با قبایل ترك خوانده اند حال آنکه اصلاً ترك نبودند . اند که در این مختصر جای بحث آن نیست . و هم ممکن است خلج نژاد مختلطی از ترك و افغان باشد . مطالعه سلسله خلجیه هند بنحویکه شاید و باید ممکن است برین موضوع روشنی خاصی اندازد انشاء الله در شمارههای آینده در باره این سلسله مفصلاً صحبت خواهیم کرد فقط درینجا بدکر اسامی سلاطین آن میپردازیم :

خلجی ها دومین سلسله مسلمانانی بودند که بعد از سلاطین ملوک غور در هند حکمرانی مستعمل داشتند در عهد غزنویان و غوریان هند وستان حکم مستعمره خارجی را داشت اما از عهد قطب الدین آیبک (آغا ز قرن هفتم هجری) سلسله خاص و مستقلی بر هند فر ماندهی یافت . در واقع بیش از دوره سلطنت مغول در هند

پنج سلسله تشکیل یافته و حکمرانی کرده اند که عبارتند از (۱) سلاطین مملوک
 ۲ - سلاطین خلجی ۳ - تغلقیه ۴ - لودیان ۵ - سلاطین افغانی سوری
 اسامی سلاطین خلجی بدین قرار است :

- جلال الدین فیروز شاه ثانی ۶۸۹ هـ. ق
- رکن الدین ابراهیم شاه اول ۶۹۵ هـ. ق
- علاء الدین محمد شاه اول ۶۹۵ هـ. ق
- شهاب الدین عمر شاه ۷۱۵ هـ. ق
- قطب الدین مبارکشاه اول ۷۱۶ هـ. ق
- ناصرالدین خسرو شاه ۷۲۰ هـ. ق

استاذلی لین پول شجره این سلسله را بدین ترتیب آورده است : (۱)



شاهان خلجی اکثر مشوق علم و ادب بوده اند و مادر شمار ههای آینده از آن
 مفصلاً بحث نخواهیم کرد ظاهراً بعضی از آنان طبع شعر نیز داشتند این قطعه را
 بمحمد خلجی نسبت میدهند :

بسیار در این جهان چمیدیم	بسیار نعیم و ناز دیدیم
اسپان بلند بر نشستیم	ترکان گران بها خریدیم
گشتیم مه تمام و از ضعف	امروز چو ماه نو خمیدیم

(۱) ص ۲۷۰ طبقات سلاطین اسلام تالیف استاذلی لین پول ترجمه مرحوم عباس اقبال چاپ مطبعه